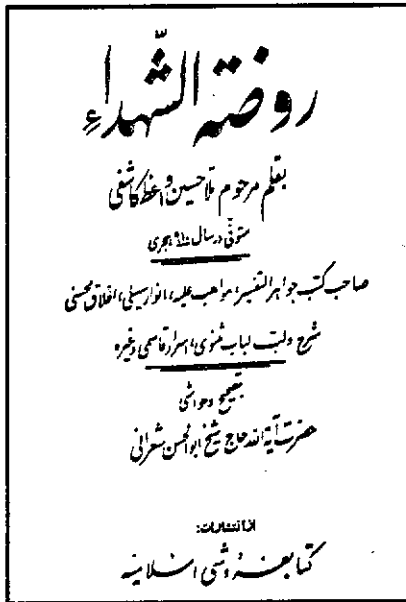


ملاحسین واعظ کاشفی

۹

کتاب روضة الشهداء

رسول جعفریان



روضه الشهداء، ملاحسین واعظ کاشفی. به تصحیح و حواشی مرحوم شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة.

مذهبی موجود در خراسان و هرات آن روزگار پرداخته شود و بخش مهمتر، بررسی منابع کتاب روضه الشهداء است که برای شناخت آن کتاب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در بخش پایانی این مقاله به برخی از ویژگیها و آثار این کتاب پرداخته شده است.

احوال کاشفی

ملاحسین کاشفی، ملقب به «واعظ» و مکتبی به «کمال‌الدین»، در شعر «کاشفی» تخلص می‌کرده و به همین دلیل به «کاشفی» مشهور شده است. سال تولد واعظ کاشفی روشن نیست و به رغم آنکه می‌دانیم وی در سال ۹۱۰ ق. در گذشته (خواندمیر: چون مقتضای اجل موعود رسید، فی سنة عشر و تسعمائة، مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت، روضة الصفا، ۷/ ۲۷۷)، نمی‌دانیم چه مقدار عمر وی

قرنها پس از آن که کتاب روضه الشهداء به عنوان متنی رایج در مجالس سوگواری، توسط روضه خوانان - یعنی کسانی که همین کتاب روضه الشهداء را می‌خواندند - نفوذ خود را حفظ کرده، و در دستان سوگواران امام حسین (ع) دست به دست می‌گشت و صدها بلکه هزارها نسخه از آن را کاتبان می‌نگاشتند، در اوائل قرن چهاردهم هجری، میرزا حسین نوری، درباره آن و کتاب اسرار الشهادة، تردیدهایی را ابراز کرد. او بویژه، درباره قصه دامادی قاسم و داستانهای مشابه، به روضه اعتراض کرد (لؤلؤ و مرجان، ص ۱۹۴). بعد از او، کسانی از معاصران، نظیر مرحوم استاد مرتضی مطهری (حماسه حسینی، ۱/ ۴۶-۴۵)، انتقاداتی را بر کتاب کاشفی مطرح کردند. خواهیم دید که افندی نیز در قرن دوازدهم هجری، کتاب روضه الشهداء را به دلیل منابع ناستوارش مورد انتقاد قرار داده بود.

نفوذ چنین کتابی در طول قریب به چهار تا پنج قرن در فرهنگ مناطق شرقی و ترجمه آن به چندین زبان، بررسی کوتاهی را طلب می‌کند. این بررسی - که این مقاله حاضر عهده دار آن است - می‌بایست در چند محور انجام شود. نخست بررسی زندگی ملاحسین کاشفی و آثار او. بخش دیگر درباره گرایشات مذهبی که می‌بایست ضمن آن، به گرایشات

به درازا کشیده است. فرزند کاشفی نقل کرده که پدرش در سال ۸۶۰ در مشهد، سعدالدین کاشغری را به خواب دیده و از او خواسته احوال و ائصال بردارد و به خانه ای که او برایش مهیا کرده، برود. پس از تحقیق، بر کاشفی روشن می شود که سعدالدین همان ایام در هرات از دنیا رفته است. وی بعد از چندگاه به هرات می رود، بر مزار سعدالدین، جامی را می بیند و ملازمت وی را اختیار می کند (طرائق الحقائق، ۳/۱۱۵). بنابراین وی در سال ۸۶۰ جوانی رشید بوده و ما باید تولد او را تقریباً در حدود سال ۸۴۰ بدانیم.

وی در مقدمه روضة الشهداء که آن را دو تا سه سال قبل از مرگش نگاشته، به کهولت سن خود اشاره کرده است. وی این مدت عمر را در سبزواری، مشهد و هرات گذرانده است. مدت اقامت در هرات که نیمه آخر زندگی وی بوده، احتمالاً قریب ۳۴ سال به درازا کشیده است. شاهد این سخن آن است که امیر علیشیر که مجالس خود را در سال ۹۸۶ تألیف کرده، می نویسد: «مدت بیست سال است که در هرات ساکن است» (مجالس النفاثس، ص ۹۳).

وی در هرات ملازمت ملا عبدالرحمان جامی و امیرعلیشیر نوایی را اختیار کرده و بویژه با جامی خویشی یافت. در نوع خویشاوندی، این اختلاف وجود دارد که آیا ملاحسین شوهر خواهر جامی بوده یا تنها فرزند ملاحسین باجناب جامی شده است (در این باره نک: مقدمه رشحات هین الحیاة، ۱/۷۵-۷۰). آنچه مسلم است این که جامی، دختر خواجه کلان، فرزند سعدالدین کاشغری را داشت و فخرالدین صفی علی فرزند کاشفی نیز دختر دیگر خواجه کلان را گرفت. اشاره خواهیم کرد که ملازمت با جامی، آثار ویژه ای بر فکر و اندیشه مذهبی کاشفی داشته است.

گویا قدیمی ترین شرح حالی که درباره وی از زبان یکی از دوستانش نوشته شده، چند سطر است که امیرعلیشیر، شخصیت دوم سیاسی (بعد از میرزا حسین بایقرا) و فکری (پس از جامی) هرات آن روزگار، در مجالس النفاثس (تألیف به سال ۸۹۶) نوشته است: مولانا حسین واعظ، کاشفی تخلص می کند و از ولایت سبزواری است و مدت بیست سال است که در شهر هرات ساکن است. مولانا به غایت ذوقنون و پرکار واقع شده و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد؛ خصوصاً وعظ و انشا و نجوم که حق اوست و در هر یک از این کارهای مشهور و وقوفی تمام دارد (مجالس النفاثس، ص ۹۳). وی در جای دیگری، باز به شرح احوال ملاحسین واعظ پرداخته، می نویسد: کاشفی، تخلص می نمود، و فی الواقع مولانا،

کاشف مشکلات و معضلات علوم بوده (مجالس النفاثس، ص ۲۶۸). در جای دیگری درباره او گوید: و مولانا حسین واعظ، نه چنان مشهور است که وصف او توان کرد، لاجرم ترك وصف او اولی است (مجالس النفاثس، ص ۲۶۹).

واصفی نیز در ضمن تمجیداتی که از وی کرده، کاشفی را از جمله پنج عالم مشهور خراسان که به عنوان «خمس متحیره فلک لاجوردی در روش و رفتار خود در برج زیر جدی متحیراند» شهرت داشته اند، یاد کرده است. اینان عبارت بودند از: جامی، مولانا کمال الدین شیخ حسین، مولانا شمس الدین صاحب کشف، مولانا داود و مولانا معین تونی. به نوشته واصفی «این پنج کس بودند که هیچ ذوی العقول ششم ایشان را تجویز نمی کرده» (بدایع الوقایع، ۲/۳۱۷-۳۱۶).

تخصص اصلی ملاحسین در وعظ و انشا بوده و کار وی نیز اقامه وعظ در مراکز حساس حکومتی و فرهنگی هرات آن زمان بوده است. امیرعلیشیر درباره وی می نویسد: «... و مولانا، چنانکه همه کس را معلوم است، واعظی در غایت خوبی است و در عالم، از بنی آدم، واعظی به خوبی او نبوده و نیست و در مجلس وعظ او هر چند که فصیح و گشاده باشد، از کثرت جمعیت مردمان، جای اکثر نیست و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت این است که آواز و انشای مولانا در غایت حسن و لطافت بوده و به حقیقت معنی حضرت داود علیه السلام - در او تجلی نموده و در امت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده... و در مجلس وعظ او کسی بوده که مضمون وعظ مولانا را تمام به نظم می آورده و بعد از اتمام وعظ او، بر مردم نظم آن را می خوانده. می گویند که روزی مولانا وعظ می گفته، یکی از مستمعان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته و به دست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ گشاد و بیت را خوانده که:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کسار دیگر می کنند
در غایت غضبناک شده و از کثرت قهر و غضب ترك وعظ کرده و مدت دو ماه طالب آن کس بوده و او را نیافته است» (مجالس النفاثس، ص ۳۶۹ و نک: ص ۹۳).

خواندمیر آگاهیهای جالبی درباره مجالس وعظ وی داده

اللیل ...» فکری به خاطر رسید، اندیشیدم تا برای جامی بازگویم. روز بعد که نزد جامی رفتم، پرسیدند که شما را در مطالعه تفاسیر هیچ وقتی چنان می باشد که در بعضی از آیات قرآنی معنی مناسب به خاطر رسد که در کتب قوم به نظر نرسیده باشد، تقریر کنید و من به شرح آن مقدمات متعرض گشتم! « (مقامات جامی، ص ۲۵۳). باخرزی از مجلس سوگواری جامی نیز که امیر علیشیر برپا کرده سخن می گوید و این که خطیب آن مجلس، ملاحسین کاشفی بوده «و در آن روز قیامت علامت، مولانا کمال الدین حسین واعظ، که هیچ آینده ای ریاض مجالس نصیح و موعظت را چنان بلبل سراینده نشان نمی دهد، ابیات مرثیه عدیم النظیر، که عالی جناب مملکت پناهی در خلال آن احوال به نظم آورده بود، بر فراز منبر بلندپایه، به نوعی ادا نموده که نغمات هایل آن سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان انداخت و تقرات مشکل آن مسامع و ابصار کبار و صغار را تیره و خیره ساخت. « (مقامات جامی، ص ۲۶۱). نقلی دیگر از پسر کاشفی، حکایت از آن دارد که وقتی یکی از مشایخ، از او پرسید که فرزند کیست، او پاسخ داد، پسر ملاحسین واعظ کاشفی، آن شیخ با ابراز این که او را می شناسد گفت: می گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظه وی مقبول خواص و عوام است (رشحات عین الحیاة، ۲/ ۴۹۱).

تخصص دیگری که شرح حال نویسان پس از وعظ و انشا، برای او یاد کرده اند، آگاهی وی به دانش نجوم (و علوم غریبه) است. این مطلب را امیر علیشیر (مجالس، ص ۹۳، ۲۶۹) و دیگران یادآور شده اند. خواندمیر (در سال ۹۲۹) درباره او نوشته است: در علم نجوم و انشا، بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز به امثال و اقران دعوی برابری می نمود (روضه الصفا، ۷/ ۲۷۷). آثار سبعة نجومی او در این زمینه می باشد (نک: ریاض العلماء، ۲/ ۱۸۷). کارهای تفسیری او نیز نشانگر علاقه وی به قرآن و آشنایی او به تفسیر تأویلی بیشتر است. با این حال باید تخصص وی را بویژه در ادبیات و تاریخ ستود، تخصصی که سبب شده تا او کار تاریخی خود را نیز ترکیبی از کار تاریخی و ادبی قرار داده و بیش از آنکه به دقت علمی تاریخی بپردازد، به نثر زیبا و دلکش بیندیشد.

از وی پسری با نام فخرالدین صفی علی برجای مانده که او نیز آثار و تألیفاتی از خود برجای گذاشته است. صفی در سال ۸۶۷ تولد یافته و در ۹۳۹ درگذشته است. مهمترین اثر وی رشحات عین الحیاة است که از برجسته ترین آثار صوفیانه نیمه اول قرن دهم هجری بوده و آگاهیهای فراوانی درباره جامی، عبیدالله احرار و دیگر مشایخ صوفیه در این عهد دارد. از

است. او می نویسد: [ملاحسین واعظ] به آواز خوش و صوت دلکش به امر وعظ و نصیحت می پرداخت و به عبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی (ص) را مبین می ساخت. صبح روز جمعه در دارالسلطنه سلطانی که در سر چهار سوق بلده هرات واقع است به وعظ مشغولی می کرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر نیز در لوازم آن کار شرط اهتمام به جای می آورد. در روز شنبه در مدرسه سلطانی وعظ می گفت. چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد می رفت و نیز در اواخر وفات حیات، چندگاه در حظیره سلطان احمد میرزا به آن امر می پرداخت (روضه الصفا، ۷/ ۲۷۷). درباره وعظ ملاحسین بر سر حظیره خواجه محمد ابوالولید، واصفی نیز که از شاگردان ملاحسین بوده، گزارشی نقل کرده است (بدایع الوقایع، ۴۴۸/ ۱). همو از استاد خود به عنوان «جناب افصح البلغاء و ابلغ الفصحاء واقف غوامض آیات الکلام، عارف دقائق احادیث سید الانام» یاد می کند (بدایع، ۲/ ۱۵۷). واصفی در حکایتی نقل می کند که زین العابدین نیشابوری به وی می گفت: «سالهاست که ما در آرزوی وعظ مولانا حسین واعظ بوده ایم.» (بدایع، ۲/ ۲۶۷). مجالس وعظ ملاحسین، چنان بوده که سلطان حسین بایقرا و سایر درباریان نیز در آن حاضر می شدند. واصفی از یکی از محفلها یاد کرده است که «سلطان حسین میرزا با جمیع فرزندان و امرا و وزرا و ارکان دولت حاضر بودند» و «چنان منقول است که در آن روز، هژده پوستین کیش به جناب مولانا مشارالیه داده بوده اند.» (بدایع، ۲/ ۱۵۷).

از دیگر معاصران کاشفی که اشاراتی به شرح احوال وی کرده، عبدالواسع نظامی باخرزی است. او در کتاب مقامات جامی، در چند موضع به دانش کاشفی و همنشینی وی با جامی اشاره کرده است. در یک مورد گوید: «از خواص زمره اصحاب او (شیخ رواسی) مولانا کمال الدین حسین الواعظ السبزواری المتخلص بالکاشفی که در سخنان تصوف، تصرفی به صواب نموده، صاحب فن نجوم بود و نقوش روایات و اخبار رقوم حکایات و آثار بر لوح خاطر نگاشته به ترتیب مجالس نصیح و موعظت به غایت مستأنس می نمود، ...» (مقامات جامی، ص ۱۱۱). در جای دیگر، کرامتی از قول واعظ کاشفی درباره جامی نقل می کند. کاشفی می گوید که درباره آیه «وآیه لهم

تنویر المواهب است که به عنوان حواشی فیض بر مواهب العلیه کاشفی معرفی شده است. آته، بعد از ترجمه تفسیر طبری، آن را دومین تفسیر قابل ذکر در فارسی می داند که از نظر شیوه زبان و پرمغز بودن قابل اعتناست (تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۹۷). از جمله آثار وی اخلاق محسنی است که مؤلف در تاریخ تألیف آن، دو بیت شعر گفته که عبارت از سال ۹۰۰ هجری است (تذکره نصرآبادی، ص ۴۷۱). از تألیفات ادبی او مخزن الانشاء است که بعدها در اثر دیگری با نام صحیفه شاهی تلخیص کرده است (نسک: فهرست دانشگاه، ۱۵۶-۱۵۵). از مشهورترین کارهای وی که سبب شهرت او در شرق و غرب شده، انوار سهیلی است که بازنویسی داستان کلیله و دمنه است. این اثر به زبانهای مختلفی ترجمه شده است (نک: Encyclopaedia of Islam²; ادبیات کلاسیک فارسی، ص ۳۷۱ و درباره چگونگی تدوین این کتاب نک: ریاض العلماء، ۱۹۲/۲-۱۹۱). یکی از آثار او در علوم غریبه و شعبده بازی اسرار قاسمی است که فخرالدین علی پسر ملاحسین آن را با نام کشف الاسرار القاسمی تلخیص کرده و در برلن چاپ شده است. «نک: فهرست دانشگاه، ۱۰۲/۱). درباره روضه الشهداء جداگانه توضیحاتی خواهیم داد.

به طور کلی می توان آثار او را در چند بخش ادب در شاخه های انشاء، قصه و شرح شعر، تفسیر، تصوف، نجوم، اخلاق، علوم غریبه، حدیث و تاریخ خلاصه کرد.

مذهب کاشفی

درباره مرام مذهبی وی به سادگی نمی توان اظهار نظر کرد. نام او حسین است و از شهر سبزوار. اینها حکایت از تولد او در خاندانی شیعی دارد، چراکه شهر سبزوار از زمانهای دور به تشیع شهرت داشت و همان زمان نیز قصه هایی برای تشیع آن زیانزد خاص و عام بود (رشحات عین الحیاة، ۲/۴۹۰-۴۸۹). او از سبزوار به هرات رفت و دوستانی برای خود برگزید که همه، گرچه به اهل بیت علاقه وافری داشتند، از رفض بیزار بودند. دو نمونه مهم و مؤثر در وی امیر علیشیر و عبدالرحمان جامی هستند که از صوفیان نقشبندی بودند و به تبع خواجه محمد پارسا از رفض بری و بیزار. فرقه نقشبندی از فرقه های صوفی است که در تسنن اصرار دارد و کوشیده تا از بدعت های صوفیان دور باشد. این فرقه، در میان فرق صوفیه، تنها فرقه ای است که ابوبکر را سرسلسله خویش دانسته است. بدنامی جامی برای شیعیان از آنجا آشکار می شود که بدانیم، زمانی که شاه اسماعیل به هرات رفت، دستور داد تا هر کجا نام جامی ثبت شده، نقطه جیم را

پاک کرده در بالای آن بنویسند، یعنی «جامی» را «خامی» کنند. به دنبال همین کار بود که به نقل حکمت (جسامی، صص ۵۲-۵۲، ۱۴۲-۱۴۱) هاتفی شاعر، خواهرزاده جامی در شعری گفت:

بس عجب دارم ز انصاف شه کشور گشای
آن که عمری بر درش گردون غلامی کرده است
کسز برای خاطر جمعی لوند ناتراش
نقطه «جامی» تراشیده است و «خامی» کرده است
ملاحسین با جامی همنشین و همانگونه که گذشت با وی خویشاوند شد. فخرالدین علی فرزند کاشفی در جای دیگری نیز حکایت ملازمت پدر را به جامی براساس خوابی که پدرش دیده و به همان دلیل به هرات رفته، آورده است. پیش از این به اجمال به آن اشاره شد (نک: طرائق الحقائق، ۳/۱۱۵). شاید سخن خود امیر علیشیر در مقدمه این بحث جالب باشد که درباره کاشفی نوشته است: و مولانا، سبزواری است ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، لیکن از تهمت بری نیست! (مجالس القائن، ۲۶۸). سخن اخیر او اشاره به آن دارد که کاشفی به رغم این همنشینی ها، تا به آخر، در هرات متهم به رفض بوده است، همانطور که در سبزواری متهم به تسنن، حنفی گری یا شافعی گری بوده است. افندی با ذکر این اتهام می افزاید: اکثر تصانیف سیمای تفسیریه، مؤلفه علی طریقه اهل السنه و أدرج فیها طرائق الاخابث الصوفیه (ریاض، ۲/۱۸۶ و ۱۹۰). جالب این که با این تصریحات، افندی می گوید که تشیع او نزد من واضح است. (همان، ص ۱۹۰). کاشفی در هرات با دستگاه دولتی کنار آمده و در آنجا نفوذ چشمگیر یافته و در میان مردم به کار و عظمی پرداخته است. در چنین شرایطی، جز آن که اظهار تسنن کند، کاری نمی توانسته انجام دهد. اما آیا چنین اقدامی از روی تقیه بوده است؟

در نزد عالمی چونان قاضی نورالله که به عنوان شیخ شیعه شناس شهرت یافته، این قبیل عالمان با وجود هرگونه شاهد ضمنی بر تسننشان، باید شیعه تلقی شوند. شاید این اقدام بیش از هر چیز بر مبنای تفسیری ویژه از تشیع استوار باشد؛ تفسیری که تشیع را تنها، نه در حد تعاریف رسمی بلکه حتی شامل علایق ویژه به اهل بیت می داند. با این حال قاضی اصرار دارد تا بر مبنای تقیه، به دفع اشکالات موجود در ارتباط با تسنن

(ریاض، ۱۸۶/۲). کامل شیعی با استناد به هدیه العارفین (۳۱۶/۵) گفته است که کاشفی رساله‌ای در فقه حنفی دارد، اما با مراجعه معلوم نشد که کدامیک از کتابهایی که در آنجا یاد شده، در فقه حنفی است. به طور کلی باید توجه داشت که سنیان شرق بر مذهب حنفی بوده‌اند.

اگر پذیرفته شود که او بر مذهب تسنن بوده، باید علایق شیعی که در برخی از آثار وی بویژه روضة الشهداء وجود دارد، توجیه شود. توجیه طبیعی آن این است که گرایش «تسنن دوازده امامی» که این زمان در بسیاری از نقاط ایران و ماوراءالنهر وجود داشته، اقتضای چنین گرایشی را در آثار کاشفی ایجاد کرده است. این پاسخ تا اندازه‌ای درست است، زیرا همانطور که در جای دیگر اشاره کرده ایم، کتاب فصل الخطاب خواجه پارسا، شواهد النبوة جامی و وسیلة الخادم الی المخلوم در شرح صلوات چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی، همین گرایش را با شدت و ضعف در خود دارد. نمونه دیگر از این آثار، کتاب باارزش «روضات الجنان و جنات الجنان» از حافظ حسین کربلایی تبریزی است. این اثر که در اواخر قرن دهم هجری نگاشته شده و شدیداً در بخشهایی از آن متأثر از فصل الخطاب است، در چهارچوب گرایش «تسنن دوازده امامی» مباحث خویش را مطرح کرده است. از جمله در روضه هشتم کتاب، شرح حال ائمة اثنا عشر را به تفصیل (صص ۴۴۸-۳۷۲) آورده است. این گرایشی است که خود جامی - که گفته‌اند کاشفی را به طریق نقشبندی داخل کرده - داشته است. شواهد النبوة او مشتمل بر شرح حال ائمة اطهار (ع) نیز هست.

روشی که به طور معمول از قرن هفتم و هشتم به بعد، در میان این قبیل سنیان شیعی مرسوم بوده، آن است که ابتدای سخن را با ذکر ستایش خدا، صلوات بر رسول خدا آغاز کرده، سپس از خلفای چهارگانه یاد کرده و آنگاه از امامان یاد می‌کنند. این شیوه‌ای است که ملاحسین کاشفی در کتاب «فتوتنامه سلطانی» خود، از آن پیروی کرده است (نک: تشیع و تصوف، ص ۳۲۸). توجه به این نکته جالب است بدانیم که عبدالواسع باخرزی نیز که به گرایش ضدشیعی او به تبع جامی اشاره کردیم، وقتی سخن از شیخ قاینی می‌گوید که به دلیل اظهار رفض مورد طرد قرار گرفت، درباره عقیده رفض می‌گوید که «هرگز اهل بیت رسول که عبارت از ائمة اثنا عشرند - علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات - بر این اعتقاد ناپاک نبوده‌اند!» (مقامات جامی، ص ۱۵۷). به این ترتیب، از دید این مخالف شیعه نیز، اهل بیت رسول خدا (ص) عبارت از امامان دوازده گانه‌اند.

یکی از آثار واعظ کاشفی که رنگ تشیع دارد، فتوتنامه سلطانی

این افراد پیردازد و یک از آنها نیز ملاحسین کاشفی است. شاهدهی که قاضی برای تشیع وی آورده، شعری است از کاشفی در منقبت امام علی - علیه السلام - که از جمله شامل نکته‌ای است که شیعه در اثبات امامت امامان به آن استناد می‌کنند: (مجالس المؤمنین، ۱/۵۴۸؛ ریاض العلماء، ۲/۱۸۹).

ذرتی سؤال خلیل خدا بخوان وز لاینال عهد جسوایش بکن ادا گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا در برابر این شواهد، شواهدی نقل شده که وجود تسنن را در او نشان می‌دهد. از جمله آن که پسر او در رشحات عین الحیات تصریح کرده است که پدرش در طریقه نقشبندی درآمده است (یوسفی، ص ۷۰۴). تسنن برخی از شاگردان وی همراه با موضع ضدشیعی آنها، شاهد دیگری بر گرایش سنی وی است. زین الدین محمود واصفی از جمله شاگردان اوست که در قضایای ورود قزلباشان به هرات و نواحی خراسان، مجبور به گریز شد، زیرا با وجود سوابق او و دوستانش در برخورد با شیعیان هرات، بطور یقین به دست قزلباشان کشته می‌شد. وی خود شرحی از گریز خود را قصه وار نقل کرده است (بدایع الوقائع، ۲/۲۶۰ به بعد). او خود را از شاگردان ملاحسین واعظ می‌داند و از وی ستایشی درباره خود نقل می‌کند (بدایع، ۱/۱۲۰). زمانی نیز که در جریان فرار از دست قزلباشان به نیشابور آمد، وقتی خود را به عنوان واصفی معرفی کرد، زین العابدین نیشابوری به وی گفت: آن واصفی که شاگرد مولانا حسین واعظ است؟ پیر افزود: اشتیاق مردم نیشابور به ملازمان شما، مرتبه‌ای است که معلوم نیست که به مهدی نائمقدار بوده باشد (بدایع، ۲/۲۶۶-۲۶۵). باخرزی نیز که از علاقمندان جامی بوده و در مقامات جامی گرایش ضدشیعی از خود نشان می‌دهد (مقامات جامی، صص ۱۴۸ به بعد، ۱۵۸-۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۶) از ملاحسین واعظی ستایش دارد و هیچ گونه قدحی درباره وی نکرده است.

به هر روی آنچه مسلم است این که او در هرات بر مذهب تسنن بوده و از مذاهب فقهی بر مذهب حنفی بوده است. افندی در ریاض از برخی فواید میرداماد نقل کرده است که ملاحسین صاحب روضة الشهداء را حنفی المذهب دانسته بوده است

علیه وآله، و أصحابه و خلفائه و نقبائه و الذین اتبعوهم باحسان، خصوصاً علیّ الوالی الاظهر و المجتبی الاظهر و الشهدی الاظهر و العابد الازهر و الباقر الآخر و الصادق الاکبر و الکاظم الانور و الرضا الابهر و التقی الاتقی و النقی الانقی و الزکی الازکی و حجة الله علی أهل الارض و السماء صاحب الزمان و قاطع الیرهان. « پس از نقل خطبه، اشاره می کند که خطبه دیگری نیز در این باره نقل شده است: «خطبه دیگر مختصر که حضرات سادات عظام نجف و کربلا - ادام الله ظلالمهم - می خوانند و این دوازده کلمه است که شد سیرت گویند و ذکر آن گذشت و این از امام جعفر صادق (ع) منقول است». این خطبه دوم کاملاً شیعی است و ضمن آن، پس از یاد امامان اثناعشر آمده است: «بهم أتولی و من أعدائهم نبتری.» (فتوتنامه سلطانی، ص ۱۳۶-۱۳۱).

این دو خطبه، حکایت از قوت تشیع امامی در کاشفی دارد، بویژه که تأیید شده است که حضرات نجف و کربلا، که آن زمان به یقین شیعه اثناعشری بوده اند، این خطبه را تأیید کرده اند.

در میان آثار ملاحسین کاشفی، روضة الشهداء بیش از همه رنگ تشیع دارد. این کتاب اجمالی از تاریخ انبیا را در آغاز آورده، سپس شرح از زندگی پیامبر و به دنبال آن، به بیان زندگی سایر امامان پرداخته است که البته بخش مربوط به کربلا که هدف اصلی مؤلف در نگارش کتاب بوده، مفصلتر از دیگر بخشهاست. ویژگی این کتاب، همانند نظایر آن، از زاویه دید مذهبی، آن است که به رغم اظهار شدید مسأله «تولای» نسبت به خاندان رسول خدا (ص)، از مسأله «تبرای» از دشمنان اهل بیت (ع) خبری نیست. این دقیقاً همان روشی است که فضل الله بن روزبهان در کتاب چهارده معصوم دنبال کرده است. در آنجا نیز شرح حال چهارده معصوم، دقیقاً بر اساس منابع و روشی که شیعه امامی دارد آمده، اما کمترین اشاره به مخالفان نشده است. البته کاشفی تفاوت مهمی با ابن روزبهان دارد و آن این که ابن روزبهان در آثار دیگر خود، بر تشیع، یا به قول خودش رفض حمله کرده و حتی کتابی در رد بر علامه حلی نوشته است، در حالی که کاشفی چنین روشی را در سایر کتابها دنبال نکرده است. به عکس، در همین روضة الشهداء، از ماجرای تصرف حکومت و فدک نیز یاد شده است، البته بدون هیچ گونه لحن تند و توضیحی: آورده اند که [بعد از وفات رسول (ص)]... فاطمه را هیچ رنجی نبود و جز غم فراق پدر و تقدم اصحاب بر علی و تصرف ایشان در فدک، هیچ المی نداشت (روضه، ص ۱۳۷).

شاید دلیل دوپهلویی وی در این اقدامات این بوده است که کاشفی نمی خواسته بطور کامل گرایشات مذهبی خود را آشکار

است. کاشفی در این کتاب، آداب فتوت و شرایط آن را بیان کرده است. در آنجا آمده است که برای ورود افراد به دایره فتوت، اسامی دوازده امام خوانده می شود. تنها در دیباچه این کتاب، نام خلفای چهارگانه آمده است [در نسخه این کتاب در کتابخانه آیه الله مرعشی، نام خلفا هم نیامده است.]، اما تا به آخر، حتی یک بار اسامی خلفای سه گانه نیامده، این در حالی است که اسامی دوازده امام مکرر آمده است. فصل نهم این کتاب، به «کیفیت میان بستن» اختصاص دارد. این رسمی خاص میان فتوتیان است که ملاحسین آداب آن را بازگو کرده است. برای شناخت مذهب وی مناسب است قسمتی از عبارت او نقل شود: «بدان که در فصول قبل مجمل میان بستن مذکور بود. در این فصل مفصل آن مسطور خواهد شد، بر وجهی که از استادان مشاهده کرده. چون استاد خواهد که میان کسی ببندد، اول باید که مجلس سازد در مکان وسیع پاکیزه، پس فرزند طریقت در مجلس پیر و پدر عهدالله و استاد شد تعیین کند و نقیب فرماید که این عزیزان فلان روز در آن محفل شیخ و نقیب و برادران طریق حاضر گردند. آن گه، سجاده شیخ را روی به قبله باندازند، پس سجاده شد را باندازند و هر دو سجاده را گوشه به گوشه پیوسته باید و سجاده (شیخ باید که بر دست راست) باشد و شیخ بر سجاده بنشیند و استاد طریقت که پدر عهدالله گویند، رو به روی شیخ بنشیند و دو برادر طریقت بر دست چپ پدر عهدالله بنشینند، به پهلوئی یکدیگر و اگر شیخ حاضر نباشد، مصحف تمام بر روی سجاده شیخ نهند و کاسه آب صافی در مجلس حاضر گردانند و قدری نمک سفید پاک که هیچ چیز با وی آمیخته نباشد و نقیب بر خیزد و آن نمک را در آب اندازند...» این رسوم ادامه دارد تا آن که موقع خطبه خواندن می رسد. «... پس سلام باز دهد و شیخ آنجا خطبه طریقت بخواند و اگر نقیب هم بخواند، جایز باشد. اما اگر نقیب میان کسی بر بندد، اولی آن است که دیگر بخواند و خطبه طریقت به انواع است. ما از کتاب صاحب تأویلات خطبه ای آوردیم و آن این است:

الحمد لله الذی فضل الانسان علی سایر الاکوان و شرف من بینهم بشرف المکارم عصبه الفتیان، فزین نفسهم بزینة العدل والاحسان... و اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له... و أشهد أن محمداً عبده ورسوله المبعوث فی آخر الزمان لتتمیم مکارم الاخلاق و اظهار دین الحق علی سائر الادیان صلی الله

واقف شود، بی هیچ شک و تردیدی حکم می کند که مولانا فخرالدین علی مؤلف رشحات یک نفر مسلمان سنی مذهب خالص است. همین مؤلف در ادامه تصریح می کند، با توجه به غلبه قزلباش بر هرات و ادامه نفوذ فرزند کاشفی، معلوم می شود که او مرام تسنن را کنار گذاشته و همانند بسیاری دیگر به مذهب امامیه گروش پیدا کرده است. این گرایش در لطائف الطوائف او کاملاً هویدا است. مرحوم قزوینی در پشت نسخه ای از لطائف الطوائف نوشته است: مؤلف این کتاب شیعه اثنا عشری خالص مخلص بی شائبه بوده است و برای دوازده امام در اوایل کتاب، فصلی مفید پرداخته و علامت ظهور حضرت قائم را در فصل مخصوص بدو ذکر کرده است (مقدمه رشحات عین الحیاة، ص ۸۶). مصحح رشحات بخشی از جملات وی را در ارتباط با امامان در همان مقدمه پیشگفته، (ص ۸۸-۸۷) آورده است. نظیر همین رویه در کتاب *حرز الامان من فتن الزمان* او نیز به کار رفته است. او کتاب خود را در پنج مقاله و هر مقاله شامل پنج باب و هر باب دوازده فصل تنظیم کرده است. وی تصریح کرده است که پنج اشاره به عدد آل عبا و دوازده اشاره به دوازده امام است (فهرست دانشگاه ۱/۱۰۲). معینان در مقدمه رشحات (ص ۸۹) جملاتی از این کتاب نیز در ارتباط با تشیع او آورده است.

کاشفی و تألیف روضة الشهداء

کاشفی به عنوان یک واعظ متبحر، با دانشهای بسیاری آشنا بوده است. یکی از ضروری ترین دانشها برای یک واعظ، آگاهی از تاریخ بویژه تاریخ دینی - شامل تاریخ انبیا و امامان و اصحاب - است. کاشفی در این زمینه آگاهیهای خوبی داشته و با کتابهایی که در آن زمان در دسترس بوده، مکرر سروکار داشته است. به طور حتم، حتی اگر کاشفی پس از وعظ خود در جامع هرات، روضه خوانی نمی کرده، اما از سبزواری که سالهای نخست زندگی خویش را در آنجا به سر برده و قطعاً بعدها نیز رفت و شدی نیز داشته، با مجالس سوگواری آشنا بوده است. آنچه مسلم است اینکه، این مجالس نه تنها در سبزواری که در هرات نیز برپا بوده و قاعدتاً در آنها اشعار و مرثی خوانده می شده و نوحه سرایی انجام می شده است. در این باره آنچه دانستی است اینکه، نمی توان پذیرفت که با وجود چنین رسمی، منتهای آماده ای برای این کار نبوده است. کاشفی در جایی از کتاب روضه (ص ۳۵۴)، به مناسبت، اشاره می کند که هرگاه ماه محرم نو شود، رقم تجدید این ماتم بر صفحات قلوب اهل اسلام و هواداران سید انام - علیه الصلاة والسلام - کشیده می گردد و از زبان هاتف غیبی ندای عالم لاریبی به گوش هوش

کند، یا به تعبیری، بر آن بوده تا از یکسو در هرات و از سوی دیگر در سبزواری، زادگاه خود، موقعیت خود را داشته باشد. داستان زیر که شهرت بسیار دارد، تا اندازه ای مآ را به این جهت گیری رهنمون می کند. والہ اصفهانی می نویسد: مشهور است که نوبتی از راه اضطرار، بنابر تقلب روزگار و تصاریف لیل و نهار، جناب واعظ الانام به کام و ناکام از سبزواری سفر هرات پیش گرفت و رعایت و مراقبت سزوار از امیر علیشیر دیده، بعد از مدتی به دیار خود بازگشت. سبزواریان اندیشیدند که مبدا جناب مولوی در مدت غیبت به مذهب اهل سنت رغبت کرده باشد؛ لاجرم با یکدیگر مقرر کردند که در حینی که مولوی بر فراز منبر برآمده، به موعظه مشغول گردد، در صدد تحقیق عقیده وی در آیند و منتظر بودند تا مجلس وعظ مولوی در جمعه ای از جمعاعات منعقد گردید و خلق سبزواری به جهت تحقیق این مقدمه، خود را به مسجد کشیدند و چون مولانا به موعظه مشغول شد، پیری که هرسال از ارباب فضل و کمال از میان مردمان برپای خاست و به آواز بلند از مولوی پرسید که جبرئیل امین چند نوبت بر امیر المؤمنین - علیه السلام - نازل شد؟ مولانا بدون تفرقه و اضطراب جواب داد که صد و چهل هزار بار. پیر سؤال فرمود که مولوی را در این باب سندی هست؟ مولانا فرمود که سندی بهتر از حدیث صحیح «انا مدینه العلم و علی بابها» می خواهید؟ چه به تحقیق پیوسته که جبرئیل امین - علیه السلام - هفتاد هزار بار بر جناب رسالت مآب - صلی الله علیه و آله - نازل شده و چون چنین باشد در هر آمد و رفت، به مقتضای: *واتوا البيوت من ابوابها* (بقره، ۱۸۹)، دوبار به در خانه علم نازل شده، خواهد بود. و به این جواب صواب، سبزواریان خاطر از صحت عقیده جناب مولوی مطمئن ساختند (خلد برین، ص ۳۱۱-۳۱۰؛ مجالس المؤمنین، ۱/۱۱۴؛ ریاض، ۲/۱۸۶).

فرزند ملا حسین کاشفی نیز وضعیتی شبیه پدر دارد، جز آن که او بیش از پدر با صوفیان نقشبندی محشور شده است. به همان اندازه که *فتواته سلطانی* پدر رنگ تشیع دارد، *رشحات عین الحیاة* رنگ تسنن دارد. مصحح کتاب رشحات نوشته است: هر کس کتاب رشحات را به قصد تتبع و تحقیق بخواند ... و حشر و نشر دائم و مستمر او را با جامی و خانواده خواجه سعدالدین کاشغری که از بزرگان و مشایخ طریقه نقشبندی اند

مصیبت داران اهل بیت و ماتمزدگان ایشان می رسد:

کای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید
سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید
از پی آن تشنه لب بر خاک ریزید آب چشم
در میان گریه، یاد آن لب خندان کنید
کاشفی در ظاهر به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ
هرات با نام «مرشد الدوله معروف به سید میرزا» مصمم می شود
تا متنی برای این مجالس آماده کند. وی پس از شرحی درباره
اهمیت گریه برای امام حسین (ع) و این که «من بکی علی الحسین
وجبت له الجنة» می نویسد: برای این است که جمعی از محبان
اهل بیت، هر سال که ماه محرم درآید، مصیبت شهدا را تازه
سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دلها بر
آتش حسرت بریان گردد و دیده ها از غایت حیران سرگردان:

ز اندوه این ماتم جان گسل
روان گردد از دیده ها خون دل
کاشفی در ادامه، درباره آنچه در این مجالس خوانده
می شده، می نویسد: «و اخبار مقتل شهدا که در کتب مسطور
است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه سینه بزدایند».
مشکل این کتابها این است که «هر کتابی که در این باب
نوشته اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است اما از سمت
جامعیت فضایل سبطین و تفصیلات احوال ایشان خالی است».
این امر سبب شده است تا سید میرزا به «این فقیر حقیر حسین
الواعظ الکاشفی» دستور دهد تا «به تألیف نسخه ای جامع که
حالات اهل بلا، از انبیا و اصفیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و
احوال آل عبا بر سیل توضیح و تفصیل در وی مسطور و مذکور
بود اشتغال نماید». (روضه الشهداء، ص ۱۲-۱۳). این عبارت
صریح در این نکته است که پیش از کار کاشفی هم روضه خوانی
رواج داشته - گرچه این اسم پس از تألیف کتاب روضه الشهداء
رواج یافته - و هم منتهایی در اختیار بوده که در این مجالس
خوانده می شده است. ملاحسین کاشفی در جای دیگری درباره
دلیل و شکل تألیف کتاب روضه الشهداء و این که بنا دارد تا
جزئیات شهادت هفتاد و دو تن را نقل کند، می نویسد: «و در
اغلب رسایل که داستان این مقتل مرقوم شده، تفصیل این
مبارزان و کیفیت مبارزات ایشان مذکور نیست و به مجرد نامی و
شعری اکتفا کرده اند و این کمینه، تفحص و تصفح بسیار کرده،

تا تفصیلات آن واقعه را به طریق خیر الکلام در این اوراق ایراد
نموده و رجز هر مبارزی را که می خوانده چون پارسی زبان را از
آن فایده ای نیست و سررشته سخن به سبب آن انقطاع می یابد،
اینجا نیآورده، مگر جایی که ضرورت باشد و اشعاری که
ترجمه آن رجزها از گفتار قدما بود و مناسب اذهان لطیفه اهل
این زمان نمی بود آن نیز منظوی شد الا آنچه ایراد آن بی فایده
نباشد» (روضه الشهداء، ص ۱۷۷). این سخن حکایت از
کثرت متون نظم و نثر فارسی مربوط به کربلا پیش از تألیف
کتاب روضه دارد.

مؤلف در چندین مورد اشاره دارد که از ذکر اشعار عربی
پرهیز کرده است. از جمله می گوید: «و چون در مبدأ تألیف این
اوراق مقرر شده که متصدی ایراد ابیات عربی نگردد مگر آنچه
ذکر آن ضرورت بود، چه استماع آن در اثنای اخبار فارسی زبان
سبب توزع ضمیر می باشد». (روضه، ص ۲۵۴). از این عبارت
چنین معلوم می شود که از همان ابتدا قرار بوده تا متن مزبور در
مجالس خوانده شود، در چنین شرایطی، شعر عربی در یک متن
فارسی، مناسب نمی نموده است. این امر کاشفی را بر آن داشته
تا رجزهای عربی را به فارسی درآورد. البته ترجمه های فارسی
اشعار عربی نیز از منابع کهن یا به قول خودش «قدما» گرفته شده
است. فرد شاخصی که مکرر از ترجمه های او یاد شده،
ابوالمفاخر رازی است. در بیشتر موارد از مترجم رجزهای
عربی به شعر فارسی یاد نشده و گاه کاشفی می گوید که ترجمه را
از «عزیزی» نقل می کند (روضه، ص ۳۴۶).

کاشفی کتاب خود را در اواخر عمر خویش تألیف کرده،
آنگاه که «به واسطه کبر سن و دیگر موانع» نمی توانسته «رایت
فضاحت در میدان بلاغت» برافرازد. این تألیف مربوط به سال
۹۰۸ هجری است، زمانی که «از روز شهادت امام حسین (ع) تا
تاریخ تألیف این کتاب که قریب هشتصد و چهل و هفت سال
است» ۹۰۸ = ۶۱ + ۸۴۷، (روضه الشهداء، ص ۳۵۴).

فهرست کتاب روضه نشان می دهد که مؤلف کوشیده تا در
این کتاب از زندگی حضرت آدم آغاز کرده تا امام دوازدهم ادامه
دهد. باب اول در ابتلای بعضی از انبیا؛ باب دوم در جفای
قریش با حضرت رسالت؛ باب سوم در وفات حضرت
سید المرسلین؛ باب چهارم در حالات حضرت فاطمه
زهرا (س)؛ باب پنجم در اخبار علی مرتضی (ع)؛ باب ششم در
فضایل امام حسن (ع) و برخی احوال وی تا شهادت؛ باب هفتم
در مناقب امام حسین (ع) و ولادت آن بزرگوار؛ باب هشتم در
شهادت مسلم بن عقیل؛ باب نهم در رسیدن امام حسین به کربلا
و محاربه وی با اعدا و شهادت آن حضرت با اولاد و اقربا و سایر

شهدا؛ باب دهم در وقایعی که بعد از حرب کربلا مر اهل بیت را واقع افتاد و عقوبت مخالفان که مباشر آن حرب شدند. خاتمه در ذکر اولاد سبطین و سلسله نسب بعضی از ایشان. در این خاتمه به اجمال زندگی امامان آمده است.

از این فهرست آشکار است که هدف اصلی نگارش کتاب، بیان چگونگی واقعه کربلا بوده است. پرداختن به زندگی انبیا صرفاً برای ابراز نگرش مؤلف درباره مسأله «ابتلا و بلا» است. افزون بر این، او در پایان زندگی هر پیغمبری، گریزی به واقعه کربلا می زند. زندگی دیگر امامان نیز در خاتمه آمده است. کاشفی در جایی از روضه (ص ۱۵۷) می گوید: «و چون مطاوی این اوراق گنجایش تفصیل صفات مرتضوی ندارد و مقصد اصلی از تألیف این کتاب ذکر احوال شهدای اهل بیت است بر این قدر اختصار افتاد». همین مطلب در ذکر احوال امام حسن (ع) آمده است (روضه، ص ۱۷۷).

کتاب **روضه الشهداء** از همان ابتدا در ایران انتشار یافت و به دنبال رواج تشیع در ایران، کتاب مزبور، بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. اکنون در کمتر کتابخانه ای از کتابخانه های مشتمل بر آثار خطی است که نسخه یا نسخه هایی از این کتاب یافت نشود. چاپهای مکرری نیز از آن صورت گرفته که فعلاً رایج ترین آن تصحیح محمد رضائی و مرحوم شعرانی است، گرچه هنوز نیز از حیث اصول تصحیح، کار سنگینی را می طلبد.

روضه الشهداء در سال ۹۲۸، یعنی قریب بیست سال پس از تألیف، توسط حسین ندایی یزدی نیشابوری، در دو هزار بیت به نظم درآمده که نسخه هایی از آن موجود است. همچنین، روضه چندین بار به ترکی ترجمه شده، با نامهای **سمادنامه** در نیمه های قرن دهم هجری؛ و **حدیقه السعداء** از شاعر برجسته «فضولی بغدادی» که همراه با افزودگیها و اصلاحات انجام شده است. این حدیقه مکرر چاپ شده است. **شهدانامه** نیز روایت منظوم ترکی **روضه الشهداء** است. ترجمه آذربایجانی آن نیز توسط علی عسکر خوبی مشهدی در سال ۱۲۴۲ انجام شده است. ترجمه ترکی آسیای میانه ای آن نیز از شاعری که تخلص وی صابر است، انجام شده و نسخه های فراوانی از آن در تاشکند و جایهای دیگر موجود است. ترجمه دکنی در سال ۱۱۳۰ انجام شده و ترجمه اردویی آن با نام **گنج شهیدان** چاپ شده است (ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ص ۹۱۲-۹۰۳).

منابع کاشفی در روضه الشهداء

یکی از راههای ارزیابی **روضه الشهداء** شناخت مصادر و منابع این کتاب است. متأسفانه، ملاحسین آگاهیهای مفصلی از مآخذ

کار خود به دست نداده است، اما از همان مقدار که آورده، می توان حدس زد که صرف نظر از گرایش او به داستانی کردن رخدادهای، علاقه مند بوده است، تا مطالب خویش را از مصادر موجود برگیرد و یا حداقل بر آن بوده تا چنین وانمود کند که مطالبش متکی به منابع دیگر است. به علاوه، همان گونه که خواهیم دید، گاه و بی گاه به کار نقد و بررسی برخی نقلها نشسته است. با این حال، و با صرف نظر از آن که در بیشتر موارد و بویژه موارد حساس، هیچ مصدري را یاد نکرده، مصادر نقل شده، خود محل اشکال واقع شده اند. به سخن دیگر، نگاهی به نام مصداری که وی پیش از همه از آنها نقل کرده، نشان می دهد که او از آثار غیر معتبر و نامشهور بهره گرفته است. در این باره، اظهار نظر افندی، کتابشناس بلند پایه شیعی حجتی تمام است. وی پس از آنکه اشاره می کند که کاشفی از برخی از کتابهای شیعی چون **عیون اخبار الرضا** از صدوق و **ارشاد** از مفید و **اعلام السوری** از طبرسی و کتاب **الاکل ابن خالویه** استفاده کرده می نویسد: «ولکن اکثر روایات هذا الكتاب بل جميعها مأخوذة من كتب غیر مشهوره بل غیر معول علیها». (ریاض، ۲/ ۱۹۰)

با یک دور مطالعه کتاب به قصد استخراج منابع، اسامی زیر به عنوان کتابهایی که کاشفی از آنها بهره گرفته، به دست آمد. موارد استفاده وی از آنها در برابر هر عنوان اشاره شده و در مواردی درباره خود کتاب نیز توضیحی آمده است. در موارد دیگر یا شهرت کتاب و یا عدم اطلاع ما سبب شده تا توضیحی داده نشود.

۱- کتاب **الاکل**، ۱۲۲. در عبارت آمده است که: «و این بابویه در کتاب **آل آورده**، در حالی که این خالویه درست است. قاعدتاً این نقل با واسطه از کتاب دیگری مثل **کشف الغمه** صورت گرفته است. (نک: علی بن عیسی اربلی و **کشف الغمه**، ص ۱۰۱).

۲- **اسباب النزول**، واحدی، ۱۵۴.

۳- **بشائر المصطفی**، ۱۴۶. این نقل نیز باید به واسطه کتاب دیگری باشد. اربلی در **کشف الغمه** دوبار از کتاب **بشائر المصطفی** نام می برد. محتمل است که مقصود کتاب **بشارة المصطفی** **لشیمه المرتضی** باشد (نک: علی بن عیسی اربلی و **کشف الغمه**، ص ۱۰۵-۱۰۴).

۴- **تاریخ ابوحنیفه دینوری** (اخبار الطوال)، ۳۶۰.

۵- **تاریخ احمم کوفی**، (الفتح)، ۲۱۷، ۳۵۳.

- ۶- تاریخ طبری . ۱۶۷ .
- ۷- تاریخ المعالم ، ۳۸۹ ، ۴۰۷ .
- ۸- ترجمه (و شرح) سوره یوسف ، امام رکن الدین محمد المشهور به امامزاده ، ۳۶ .
- ۹- تفسیر سوره فاتحه ، امام نجم الدین نسفی ، ۱۳۲ ، ۱۹۶ .
- ۱۰- تکلمه ؟ ، ۲۳ .
- ۱۱- درج الدرر [فی میلاد سید البشر] ، ۸۲ ، ۹۸ . این کتاب از امیر اصیل الدین ابوالمفاخر عبدالله بن عبدالرحمان حسینی دشتکی شیرازی شافعی است . او به درخواست سلطان ابوسعید به هرات رفت و در سال ۸۸۳ درگذشت از این کتاب نسخه های مختلفی در کتابخانه های جهان از جمله کتابخانه مجلس شورای اسلامی و آستان قدس موجود است . (ادبیات فارسی استوری ، ص ۷۹۱) نسخه ای نیز در کتابخانه آیه الله مرعشی به شماره ۷۰۷۰ موجود است .
- ۱۲- دلائل النبوة ، ابونعیم اصفهانی ، ۱۵۸ (در عبارت به ابوالشیخ اصفهانی نسبت داده شده) .
- ۱۳- روح الارواح ، ۱۰ ، ۲۱۲ .
- ۱۴- روضة الاحباب [فی سیر النبی والاول والاصحاب] ، ۷۱ ، ۸۱ ، ۹۸ (سه بیت شعر) ، ۱۰۴ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ . این کتاب از امیر جمال الدین عطاءالله بن فضل الله حسینی دشتکی است . کتاب مزبور در سال ۹۰۰ تألیف شده است . نسخه های بیشماری از آن در کتابخانه های جهان و از جمله ایران موجود است . یک بار نیز در لکهنو به چاپ رسیده است .
- ۱۵- روضة الاسلام ، قاضی سدیدالدین جیرفتی ، ۱۰۷ .
- ۱۶- روضة الواعظین ، ۱۱۷ (در عبارت آمده است که شیخ مفید در روضة الواعظین آورده) .
- ۱۷- زلال الصفا [فی احوال المصطفی] ، ۷۰ . این کتاب از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی بکر الکاگرتانی؟ است . وی چندی در کرمان در دربار پادشاه خاتون بوده (سال ۶۹۳) پس از آن به یمن (۱) رفته و این کتاب را برای ابوالنصر دیباج بن فیلساه فرمانروای گیلان نوشته است . نسخه ای از آن در لتینگراد موجود است (ادبیات فارسی استوری ، ۷۷۷/۲) .
- ۱۸- زهرة الرياض ، ۳۹۲ . کتابهای مختلفی با این نام وجود دارد . در میان آنها کتابی با نام زهرة الرياض و نزهة القلوب المراض وجود دارد که به نقل شیخ آقابزرگ (الدریعه ، ۷۵/ ۱۲-۷۴) کشف الظنون از آن یاد کرده و نوشته است که ملاحظه کاشفی در تحفة الصلوات از آن ذکر کرده است . همو افزوده که کتاب در مواظ است اما معتبر نیست .
- ۱۹- ستین الجامع للطایف البساتین ، امام سیف النظر ابوبکر
- طرسوسی ، ۱۳۰ (خود کاشفی کتابی با عنوان الجامع الستین در تفسیر سوره یوسف دارد) .
- ۲۰- سنن ترمذی ، ۱۵۳ ، ۱۷۵ .
- ۲۱- سیر امام شهید امام اسماعیل خوارزمی ، ۱۰۷ ، ۳۵۷ در این مورد به عنوان تفسیر کبیر امام اسماعیل بخاری یاد شده که محتملاً سیر ، تفسیر شده است . ۳۵۷ (مؤلف : امام اسماعیل بخاری رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که امام زاهد قدس سره در مجلس عاشورا می گفت ...)
- ۲۲- سیر کبیر ، ۲۴۴ (مؤلف نوشته است : و امام طبری در سیر کبیر آورده که ... ؛ شاید تاریخ طبری مراد باشد ، چنانکه شاید مقصود شماره پیش باشد) .
- ۲۳- شرح تعرف ، ۱۵۳ .
- ۲۴- الشفاء بتمریف حقوق المصطفی ، قاضی عیاض ، ۲۵ .
- ۲۵- شواهد النبوة ، ۲۶ ، ۹۰ ، ۹۴ ، ۱۲۷ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ (از دلایل امام مستغفری) ، ۱۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴ (دو مورد) ، ۲۴۳ ، ۲۴۷ ، ۲۷۱ ، ۲۵۷ (از ربیع الابرار زمخشری) ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ (دو مورد) .
- «شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة» عنوان کتابی است که کاشفی بهره فراوانی از آن گرفته است . این کتاب از ملاعبدالرحمن جامی است که در سال ۸۸۵ ، به خواهش امیر علیشیر نوائی در هرات تألیف شده است . موضوع آن بیان شواهد و دلایل نبوت رسول خدا (ص) و اموری است که در این زمینه به صحابه ، امامان و تابعین مربوط می شود . رکن اول آن در شواهد و دلایل پیش از ولادت آن حضرت ؛ رکن دوم از ولادت تا بعثت ؛ رکن سوم از بعثت تا هجرت ؛ رکن چهارم از هجرت تا وفات ؛ رکن پنجم آنچه مخصوص به دوره خاصی نبوده ؛ رکن ششم شواهدی که از ائمه اطهار و صحابه به ظهور آمده ؛ رکن هفتم شواهد مربوط به تابعین و طبقات صوفیه و خاتمه در عقوبت اعدا .
- شواهد النبوة در سال ۱۳۰۲ در هند به چاپ رسیده و نسخه چاپی آن در کتابخانه آیه الله مرعشی به شماره مسلسل ۱۰۲۳۹۶ موجود است . علی اصغر حکمت نیز شرحی از این کتاب در کتاب جامی خود (تهران ، ۱۳۲۰ ، ص ۱۳۸) به دست داده است . درباره نسخه های خطی و چاپی آن نک : ادبیات فارسی ،

- ۳۳- [کتاب] مبکیات، امام وقار رحمه الله، ۷۸.
- ۳۴- مختارنامه، ۳۶۵. کتابهای متعددی با این نام شهرت دارد؛ یکی از آنها که در سال ۹۴۶ به فارسی ترجمه شده، تالیف اندکی بعد از زمان ملاحسین است.
- ۳۵- مرآة الجنان (یاقعی)، ۱۱، ۳۹۸ (دو مورد).
- ۳۶- مسند احمد بن حنبل، ۲۵، ۱۵۰.
- ۳۷- مصابیح القلوب، ۱۱، ۲۴۵. روملو به اشتباه این کتاب را از خود کاشفی دانسته (احسن التواریخ، ص ۱۱۷) در حالی که کتاب از مولی حسین شیعی سبزواری است (ریاض، ۱۸۷/۲).
- ۳۸- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ۲۴۳.
- ۳۹- معارج النبوة، [فی مدارج الفتوة] ۱۳۱، ۱۳۳. این کتاب از معین الدین فراهی متوفای ۹۰۷ هجری است. نام دیگر کتاب سیر شریف و سیر معینی است. کتاب مزبور عمدتاً تاریخ زندگی و معجزات رسول خداست. تألیف این کتاب در سال ۸۹۱ آغاز شده است (ادبیات فارسی استوری، ص ۸۰۳).
- ۴۰- مقتل الشهداء، ۲۰۵ (در اینجا مؤلف گفته: و ابوالمفاخر رازی در مقتلی که نوشته چند بیت از منظومات خود از قبل اهل کوفه آورده است و دو بیت از آن اینجا افتاد)، ۲۶۳، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۲-۳۲۲، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۶۵ (دو مورد) اخیر نثر است نه نظم)، ۳۸۱، ۳۹۵، ۳۹۹. از آنچه کاشفی از این کتاب نقل کرده - و متأسفانه تاکنون منبع دیگری درباره این کتاب نمی شناسیم - چنین برمی آید که کار عمده ابوالمفاخر، ترجمه ارجاز عربی بوده که به برخی از شهدای کربلا منسوب بوده است. با این حال همانگونه که در موارد نقل اشاره کردیم، مطالبی به نثر نیز در آن بوده است. ابوالمفاخر از ادیبان شیعی دوازده امی قرن ششم هجری بوده که قصیده جاودانه ای درباره امام رضا (ع) سروده است. ما در جای دیگری از آنچه درباره وی نقل شده سخن گفته ایم (نک: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، صص ۱۹-۲۸).
- ۴۱- مقتل امام اسماعیل، ۲۷۸، ۳۵۱ (مؤلف: امام اسماعیل بخاری آورده. مطلب نقل شده نمی تواند به صحیح بخاری ربطی داشته باشد چون درباره ماجرای بریدن سر امام حسین (ع) در قتلگاه است)، ۳۷۱ (امام اسماعیل آورده).
- ۴۲- مناقب خوارزمی، ۱۲۷.
- ۴۳- موالید [اللائمه] ۱۱۷، ۱۹۴، ۱۹۵ (در این دو مورد از ابن الخشاب نقل کرده).
- ۴۴- نور الائمة (مقتل)، خوارزمی، ۹۹، ۱۱۳، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۵۴ (مؤلف در اینجا می گوید: چنانچه در تاریخ

- استوری، صص ۸۰۲-۷۹۷.
- ناشر چاپ هند در خاتمة الطبع نوشته است: هر چند در کتب دیگر مانند مدارج النبوة و معارج النبوة و غیره به مثابه همچنین تقاریر ضبط کرده اند، لیکن همانا این چنین توضیحات لایق و فایق خصوص شواهد احوال حضرات ائمة اطهار و اصحاب کبار کس ننگاشته (صفحة آخر چاپ هند).
- ۲۶- صحیح نسائی، ۱۵۳.
- ۲۷- صحیفه رضویه، ۲۲ (در صحیفه رضویه که احادیث آن مسند به حضرت سلطان خراسان امام علی بن موسی الرضا - علیه التحية و الثناء - است و آن حضرت از آبای کرام عظام خود نقل فرموده)، ۱۷۴، ۳۹۴ (دو مورد). گفتنی است که نسخه ای از صحیفه الرضا در کتابخانه مسجد اعظم قم وجود دارد که بر روی آن اجازه روایتی به خط ملاحسین کاشفی برای فرزندش آمده و عیناً در پایان چاپ روضه تصحیح شعرانی گراور شده است.
- ۲۸- عیون اخبار الرضا (ع) ۱۹، ۶۷، ۹۰، ۱۹۴، ۳۵۵ (دو مورد)، ۳۹۳.
- ۲۹- فصل الخطاب، ۱۹۷.
- این کتاب از خواجه محمد پارسا، بنیادگذار طریقه نقشبندی است که در زمان کاشفی اکابر هرات بر این طریقه بوده و به نقل فرزند کاشفی، خود ملاحسین نیز از آن پیروی می کرده است. خواجه محمد در این کتاب علاوه بر رسول خدا (ص) شرحی از خلفا و امامان دوازده گانه دارد. گرچه در آنجا به روافض سخت حمله کرده و درباره امام زمان (ع) نیز مطالبی جز آنچه نزد شیعه شناخته شده است، آورده است. کتاب وی باید مبنای عقیده نقشبندی درباره خلفا و امامان باشد.
- ۳۰- کتب سماوی (تورات یا ...)، ۶۸.
- ۳۱- کنز الغرایب، ۲۳، ۷۳، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۴۲، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۴ (دو مورد)، ۳۹۷.
- نام اصلی این کتاب، کنز الغرایب فی قصص العجایب است که در شرح حال خلفای چهارگانه و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به سال ۸۸۲ نوشته شده است. مؤلف آن نجم الدین قاسم بن محمد مذمکینی است. درباره آن نک: ادبیات فارسی، استوری، ص ۱۰۳۴. از این کتاب در مفتاح الجنة نیز در نقل برخی از معجزات استفاده شده است (الدریعه، ۱۸/۱۶۰).
- ۳۲- گل و هرمز، فریدالدین عطار، ص ۱۷۵.

ابوالمؤید موفق بن احمد مکی مسطور شده) ۲۵۹ (سه بیت شعر فارسی از نور الائمه نقل شده)، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹ (مؤلف: نور الائمه دو سه بیتی از ترجمه رجز او را آورده)، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۶ (ابوالمؤید خوارزمی آورده)، ۳۳۶ (سه بیت شعر فارسی)، (سه بیت شعر فارسی)، ۳۴۴ (نور الائمه از امام جارالله علامه نقل می کند)، ۳۵۳ (ابوالمؤید خوارزمی آورده)، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۸۰، ۳۹۱ (سه مورد اخیر از ابوالمؤید)، به هر روی باید دانست که نور الائمه از مهمترین آثاری است که کاشفی در تألیف کتاب خود از آن بهره برده است. متأسفانه با جستجوی مختصری که انجام شد، روشن نشد که این متن آیا ترجمه مقتل خوارزمی است یا چیز دیگر.

علاوه بر مواردی که کاشفی نام کتابی را به عنوان مأخذ خود یاد کرده، در چند مورد محدود از افرادی که صاحب کتابی هستند مطلبی نقل کرده، اما نامی از کتاب آنها به میان نیآورده است. از جمله: از امام رضی بخاری (۱۲)، ابن اسحاق (۷۴)، شیخ مفید (۱۴۴، ۱۹۳)، حاکم خثعمی (۲۸۱)، شیخ اوحدی (۳۶۸)، امام ترمذی (۳۹۸)، شرف الدین نسابه (۳۹۹)، ابن عنبه (۴۰۰)، ندافی نسابه (۴۰۲)، ابن یمنین (۴۱۶)، نسابه دینوری (۴۱۷).

کاشفی و نقد و بررسی نقلها

با توجه به روال طبیعی کتاب **روضة الشهداء** در عدم دقت در نقل و گرایش مؤلف به حکایت قصه ای ماجرا به صورت یک تراژدی، مواردی در کتاب وجود دارد که نوعی بررسی در نقل و نقد را نشان می دهد. باید توجه داشت، همین که مؤلف در مواردی مطالب خود را مستند به برخی کتابها کرده، حکایت از آن دارد که نخواسته تا چندان بی استناد سخن گفته باشد. این فرض را نیز نباید از نظر دور داشت که این اقدام می توانسته برای القای این امر صورت گرفته باشد که به هر حال کتاب مستند نوشته شده، در صورتی که در اصل چنین نیست!

جدای از مواردی که از هیچ مصدري یاد نشده، و در مواردی نام کتاب خاصی آمده، مواردی وجود دارد که با تعبیرهای خاصی نشان داده شده که مطلب را از جای خاصی نقل کرده است. برخی از این تعبیرات عبارتند از: «اهل تاریخ برآند که...» (۱۶۱)؛ «و در بعضی از تواریخ مذکور است که...» (۳۰۵)؛ در بیشتر تواریخ مذکور است که...» (۳۳۶)؛ «در بعضی از تفاسیر آمده» (۱۳۴)؛ «در بعضی کتب معتبره مذکور است که...» (۱۶۷)؛ «آورده اند که...» (۲۸۲)؛ «راوی گوید» (۳۱۶)

(تعبیر راوی گوید نسبتاً فراوان است.)؛ «در بعضی از کتب آورده اند که...» (۱۱۰، ۱۲۳)؛ «و در اکثر کتب مذکور است که...» (۳۰۹)؛ «راویان معتبر آورده اند که...» (۳۹۷).

مواردی وجود دارد که دو نقل مختلف را نقل کرده و گاه به ضعف یک نقل تصریح کرده است. در یک مورد درباره اخبار تزویج حضرت فاطمه - سلام الله علیها - آمده است: «و در باب تزویج فاطمه به علی (ع) روایات بسیار است و اینجا به نقل اشهر از کتب معتبر ایراد کرده می شود.» در جای دیگر آمده است: «راویان صادق الروایه و مخبران ظاهر الدرایه آورده اند که...» (ص ۱۳۵). و در جای دیگر: «به صحت رسیده» (ص ۱۳۶)؛ و در جای دیگر: «و نقل اصح آن است که...» (ص ۱۸۹)؛ در نقل شهادت هانی پس از نقلی آمده: و روایتی آن است که او را بر سر بازار برده، گردن زدند و...» (ص ۲۲۱)؛ در موردی از قول عبیدالله نقل شده که به مسلم گفت: «اگر حسین قصد ما نکند ما نیز قصد او نکنیم، و اگر متعرض امر خلافت گردد خاموش نشینم.» به دنبال آن می گوید: «و روایتی آن است که گفت: اگر حسین ما نطلبد ما وی را نطلبیم و سخنان دیگر میان پسر زیاد و مسلم گذشته که گفتن و شنودن آن موجب ملال است.» (ص ۲۲۹).

در مورد دیگر درباره قاتل مسلم ابتدا روایتی را نقل کرده که پسر بکیر بن حمران قصد کشتن داشت اما دستش خشک شد بعد می گوید: «و روایتی آن است که لب خود را به دندان گرفته بود...» [پسر زیاد] یکی دیگر را فرستاد. بعد می افزاید: «قول اصح آن است که پسر بکیر او را به قتل رسانید.» (ص ۲۳۰-۲۳۱)

درباره دو فرزند مسلم آورده است که: «راوی گوید که به کرامتی که اهل بیت رسول الله - ص - را می باشد آن تنها از آب برآمدند و هر سری بر تنه خود چسبید، دست در گردن یکدیگر آورده به آب فرو رفتند.» بعد می گوید: «و روایتی است که هر دو را از آب بیرون کرده و در آن سال قبری کنده به خاک کردند.» (ص ۲۴۱)

و در جای دیگر می گوید: «و روایتی ضعیف هست که آن ضعیفه [همسر وهب بن عبدالله کلی] روی به میدان نهاد و خود را در خون شوهر می گردانید.» (ص ۲۹۳)

درباره شهادت ابوبکر فرزند امام علی - علیه السلام - آورده است که: «... و آخر به طعن نیزه قدامه موصلی و گفته اند: به

زخم عبدالله بن عقبه غنوی یا زجر بن بدر نخعی» (ص ۳۳۰)
 درباره شهادت عمر بن علی (ع) نیز می نویسد: «پس از محاربت بسیار به سبب غلبه فجار و اشرار از عالم غدار رخت برپسته و در روضه رضای پروردگار قرار گرفت - رضوان الله علیه - و بعضی گفته اند که عمر بن علی در آن حرب حاضر نبوده و این قول، نزد علما اصح است اما مشهور آن است که در آن روز به سعادت شهادت فایز گشته.» (ص ۳۳۰)

درباره شهریانو، بعد از نقل این خبر که امام حسین (ع) به او فرمود که پس از شهادت من اسب من خواهد آمد و تو سوار شو: «که او تو را از میان قوم بیرون برده به جایی که خداوند خواهد برساند» می گوید: «اما اصح آن است که شهریانو همراه اهل بیت به شام رفته بود.» (ص ۳۹۴)

در مورد دیگری درباره کیفیت رفتن اسرا به شام می گوید: «و آنکه در بعضی کتب نوشته اند که سروپای برهنه بر شتران بی جهاز نشانده می بردند، قولی ضعیف است و به صحت نرسیده.» (ص ۳۶۳)

مؤلف پس از نقل حکایتی از برخورد اسرا با یزید در مجلس وی، می نویسد: «و در بعضی کتب مذکور است که این صورت در مجلس ابن زیاد واقع شده، والله اعلم.» بعد می افزاید: «پس یزید رو به امرای کوفه کرد که، حسین را چگونه کشتید؟ زحربن قیس و به روایتی شمر بن ذی الجوشن آغاز تکلم کرده گفت: ...» (ص ۳۸۰)

نفوذ دیرپای روضه الشهداء

یکی از سؤالاتی که درباره این کتاب وجود دارد این است که چگونه چنین کتابی در میان شیعیان و حتی سنیان متمایل به اهل بیت (با توجه به ترجمه های ترکی آن)، این چنین جاودانه مانده و چنین تأثیر شگرفی از خود برجای نهاد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله آن است که جدای از اهمیت موضوع کتاب نثر شیوا و گیرای این کتاب مهمترین عامل جاودانگی این کتاب در میان شیعیان بوده است. به یقین، اگر چنین نثری نمی داشت و این چنین در فصاحت و بلاغت، مطالب ابراز نمی شد، امکان چنین موفقیتی برای آن، در این حد وجود نداشت، کاشفی از برجسته ترین نثرنویسان نیمه دوم قرن دهم هجری است. آثار او در انشا، نه تنها سرمشق شاگردان ادب، بلکه برای مدرسان این فن نیز الگویی بوده که می بایست مورد تقلید قرار می گرفته است. عبارت پردازیهای کاشفی در این اثر، درحالی صورت گرفته که او شادابی جوانی را پشت سر گذاشته و در حال کبر سن و کهولت این اثر جاودانه را تألیف کرده است. او خود می نویسد

که «براسطه کبر سن و دیگر موانع» نتوانسته است تا «رایت فصاحت را در میدان بلاغت» برافزاید. (ص ۱۳)

انتخاب و گزینش جملات زیبا از این کتاب کار دشواری است، چه هر کجای آن انتخاب شود، احساس می شود که موارد دیگری وجود دارد که زیباتر و شیواتر نگاشته شده است. انتخاب بهترین و سوزناکترین اشعار به هر مناسبت، کتاب را در موضوع خود دلپذیرتر کرده است. در اینجا تنها برای نمونه چند عبارت از آن نقل می شود تا کسانی که حیثاً کتاب مزبور را تورقی نکرده اند، با نمونه نثر آن آشنا شوند.

در جایی درباره «بلاکشان عالم» می نویسد:

«بلا نه شربت شیرین است که اطفال طریقت را دهند، بلکه قدح زهر هلاهل است که بر دست بالغان راه نهند ... در راه ابتلای او، هزار هزار دل کباب است و از کشاکش محنت و بلای او هزار هزار دیده پر آب. در هر بادیه او را کشتیه ای است به حسرت افتاده، و در هر زاویه، سوخته ای است از سطوت کبریای او جان داده؛ تن کدام ولی است که نه گداخته زبانه آتش کبریای اوست و دل کدام نبی است که نه پرداخته نشانه تیر بلای اوست؟ آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه نوح نجی و در آتش انداختن ابراهیم خلیل و قربان کردن اسماعیل نبیل و کربت یعقوب در بیت الاحزان و بلیت یوسف در چاه و زندان و شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی بیماری ایوب سقیم و اره شکافنده بر فرق زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیا و جگر پاره پاره حمزه سیدالشهداء و محنت اهل بیت رسالت و مصیبت خانواده عصمت و طهارت و سرشک دردآلود بتول عذرا و فرق خون آلود علی مرتضی، و لب زهر چشیده نور دیده زهرا و رخ به خون آغشته شهید کربلا و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت رسیدگان عالی همت، همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سرتاپای سوخته.» (ص ۱۰-۱۱)

در شرح حال حضرت آدم (ع) می نویسد:

«پس آدم به هوای محبت، از فضای بهشت به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت، رو به گرداب ملامت نهاد و از گلشن فرح متوجه گلخن ترح شد. گلزار نعمت را به خارستان نقمت مبدل ساخت و از ذروه محبت به حقیض محنت افتاد. از مرتبه قربت رو به بادیه غربت آورد و درکات کلفت را بر درجات

الغالب ... هذا فراق بيني وبينك ...» (ص ۱۳۸)

و در شهادت سعد بن حنظله تمیمی در کربلا می نویسد:

«روی به میدان نهاده، مرغ تیربران از قفس جعبه آزاد کرد و گوهر تیغ بران را از معدن نیام بیرون آورد و روی هوا را از بخار حرارت هیجان‌نگاری و صحن زمین را از کثرت خون اعدا گلناری ساخت. بعد از کشش بسیار و کوشش بیشمار، نامردی بروی تاخت و بنیاد حیاتش را به شمشیر قاطع برانداخت.» (ص ۲۹۴)

در شهادت علی اکبر می نویسد:

«دریغا که هلال نورگستر آسمان ولایت که از افق امامت و هدایت طلوع یافته بود، هنوز بر مدارج معارج کمال بدرت مرتقی و مشتعل ناگشسته، به حجاب غروب و نقاب افول محتجب و مختفی گشت و نهال طوبی مثال بوستان کرامت که برکنار جویبار فتوت و شهامت نشو و نما پذیرفته بود، پیش از اظهار ازهار فضائل و انمار معالی به صرصر اجل از پای درآمد.

تا دامن آن تازه گل از دست برون شد
چون غنچه دلم ته به آغشته به خون شد
سوزش این درد غمزده ای داند که به واقعه غم اندوز
مهاجرت فرزندی سوخته باشد و خراشش این زخم را مصیبت
رسیده ای شناسد که به حادثه دیگر جگر سوز مفارقت دلبندی
مبتلا گشته بود» (ص ۳۴۱)

در شهادت امام حسین (ع) می نویسد:

«و در این حال غلغله در صوامع ملکوت افتاد، و لوله از اهل حظایر جبروت برآمد، آفتاب عالم افروز از تاب باز ایستاد و ماه جهان آرای در چاه محاق افتاد. زهره برای دل زهرا دست از طرب بازداشت، کیوان بر بالای هفت ایوان اتساق مصیبت زدگان را از لوای تعزیت برافراشت. فرشتگان در جوف هوا ناله برداشتند، جنیان از نواحی کربلا به گریه درآمدند، آسمان دامن از خون پر گردانید، زمین از غضب الهی بر خویش بلرزید و مرغان هوا از آشیانها متفرق شده نعره غراب البین برکشیدند، ماهیان دریا از آب بیرون آمده بر خاک حواری می طلبیدند، دریاها موج حسرت به اوج فلک رسانیدند، کوهها به صدای دردآمیز و نوای محنت انگیز بنالیدند، آواز گریه از جوانب و اطراف برخاست، کس نمی دانست که آن فغان کیست و آن تعزیت چیست ... دل پیروان احمد مختار - علیه صلوات الملک الجبار - از وقوع این حادثه هایلده در مقام تحیر، دایره وار سرگردانست و جان هواداران اهل بیت از اظهار حدوث این واقعه نازله در محبس تفکر، چون نقطه مرکز پای بندی احزان. هر گاه که شعله این حکایت در کانون سینه برمی افروزد، دل محرومان را کباب می سازد و جگر پر خون می سوزد.» (ص ۳۵۳)

انس و الفت اختیار کرد. قدم از صومعه شادکامی بیرون نهاده ساکن غمگنده بدنایمی شد، زیرا که عشق و نیکنایمی با یکدیگر راست نیاید.» (ص ۱۷)

کاشفی در مقدمه سخن از وفات سید المرسلین - ص - می نویسد:

«ای عزیز! گل این جهان رفیق خار است و ملش قرین خماری، گنجش به رنج پیوسته، عیشش به طیش بازیسته، راحتش با زحمت همخانه، محبتش با محنت در یک کاشانه، قربتش با کربت آمیخته و مسرتش با مضرت درآویخته، نوش لطفش با نیش قهر است و اثر تریاقش با ضرر زهر؛ و فاقش با نفاق هم و نفاقست و تلاقش را با افتراق اتساق؛ عشرتش، بی عسرت و جود نگیرد و فرحش بی طرح و قوع نپذیرد.» (ص ۹۵)

در جای دیگری در نقل حکایتی درباره علی مرتضی و فاطمه زهرا، در سخن گفتن آن دو با یکدیگر، چنین می نویسد:

«روزی علی مرتضی - علیه السلام - به حجره درآمد؛ فاطمه را دید که قدری آرد خمیر کرده بود تا نان پزد و مقداری گل تر می ساخت تا سر فرزندان بشوید و ساز شستن جامه اولاد امجاد بزرگوار عالی مقدار خود می کرد. علی - علیه السلام - از آن حال متعجب شده از روی تحیر گفت: ای مخدمه دو جهان، و ای معصومه آخر الزمان، ای دوحبه دو یحیی و ای مریم دو عیسی و ای بلیقیس حجره تقدیس و جلال و ای آسیه عالم تکمیل و کمال و ای زهرا ای مرضیه و ای حوری انسیه، ای مادر دو مظلوم و ای دختر یک معصوم، ای عروس کم جهاز و ای خاتون حجله اعزاز و ای سیاره راه قبول و ای ستاره جلوه گاه رسول و ای بضعه احمد و ای بضاعت محمد - ص -

یا زهرة الزهراء فی افق العلی

والدرة البیضاء فی صدف النهی

... در این مدت هرگز از تو مشاهده نکرده ام که در یک روز، دو کار دنیا پیش گرفته باشی، امروز می بینم که به سه کار اشتغال می نمایی. در این چه حکمت است؟ فاطمه که این سخن استماع نمود، قطرات عبرات از دیده بیارید و گفت: ای تاجدار سوره هل اتی، و ای شهسوار عرصه لافتی، و ای خطیب منیر سلونی و ای وارث مرتبه هارونی و ای طراز حله صفا و ای رازدار حضرت مصطفی، ای شیر بیشه شریعت و ای کشتی لجه حقیقت و ای شکوفه باغ ابوطالب و ای نواخته لقب اسدالله

روضه‌الشهداء جایگزین ابومسلم نامه‌ها

بی شبهه داستانهای دروغینی در روضه‌الشهداء وجود دارد که سبب شده است تا این کتاب از اعتبار علمی بی بهره باشد. قصه‌هایی نظیر شهادت هاشم بن عتبّه در کربلا (روضه، ص ۳۰۱-۳۰۲) که سالها پیش از آن در صفین به شهادت رسیده بود و نظایر آن، از مواردی است که نشان می‌دهد کاشفی از منابع بی پایه‌ای بهره برده و یا آنکه خود به انشای آن پرداخته است. آنچه باید در این باره مورد توجه قرار گیرد، این است که روضه نه به عنوان یک کتاب «تاریخی» بلکه باید به منزله یک اثر ادبی و «رمان تاریخی» مطرح شود. ویژگی رمان تاریخی، در تعریفی که در اینجا مورد نظر ماست، این است که ترکیبی از نقلهای درست تاریخی با خودساخته‌ها آمیخته شود و متنی خواندنی عرضه گردد. چنین رمانهایی در ادب فارسی شایع بوده و نمونه آنها همین ابومسلم نامه، حمزه نامه‌ها و آثاری دیگر از این قبیل است. زمانی که روضه‌الشهداء نگاشته شد، این گونه آثار فراوان بوده است و به احتمال، کاشفی که خود دستی در قصه نویسی از این نوع داشته به کار تألیف روضه‌الشهداء پرداخته تا در مجالس سوگواری خوانده شود، همان طور که ابومسلم نامه‌ها در محافل خاصی خوانده می‌شده است. نمونه قصه نویسی ملاحسین کاشفی، کتابی است که در باره حاتم طائی نگاشته است. این کتاب به عنوان «قصص و آثار حاتم طائی» یا «رساله حاتمیه» نامیده شده است. کاشفی کتاب مزبور را در سال ۸۹۱ تألیف کرده است. پیش از کاشفی نیز حاتم نامه‌هایی وجود داشته که عنوان «قصه هفت سیر حاتم» داشته است. (تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۱۷). اگر ما فضای روضه‌الشهداء را که نوعی رمان تاریخی است، با این روحیه کاشفی مقایسه کنیم، قصه‌ای بودن کار او را بهتر درک خواهیم کرد.

به این نکته اساسی نیز باید توجه داشت که تألیف کتاب روضه‌الشهداء در فضایی بوده که ابومسلم نامه و حمزه نامه فراوان در دسترس مردم بوده و توان گفت که پس از کنار رفتن این گونه آثار به دلایلی که در جای دیگر به آن پرداخته ایم (میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، مقدمه ابومسلم نامه‌ها)، کتاب کاشفی جایگزین آنها شد. در آن عهد، نه در محافل علمی ماوراءالنهر و نه ایران، تحقیق علمی وجود نداشت تا به این بررسی و نقد این آثار پردازد. سالها طول کشید تا کتابشناسی چون افندی، درباره روضه‌الشهداء بنویسد که این کتاب بر پایه منابع غیر قابل اعتماد نگاشته شده است. جالب است که بسیاری از علمای عهد صفوی، هنوز با شخصیت ناسالم ابومسلم خراسانی در ارتباط با اهل بیت و تشیع آشنایی نداشتند و از ابومسلم نامه‌ها که مشتق

باید توجه داشت سبکی که کاشفی برای بیان این رخداد مهم و دیگر مسائل تاریخی انتخاب کرده سبک قصه‌ای-تاریخی است. او در قالب نقلهای تاریخی محدود نمی‌ماند، گرچه هدفش نقل تاریخ است. در جای جای کتاب، چنان صحنه را داستانی توصیف می‌کند، که آشکارا فراتر از تاریخ نگاری عالمانه مستند است. چنین سبکی برای توده مردم در حد بسیار عالی پذیرفتنی و دوست داشتنی است. این گونه عبارت پردازی نه تنها عقل که روان آدمی را نیز تحریک می‌کند و تمام وجود خواننده را به همراه خود می‌کشد. برای نمونه، در موارد متعددی به وصف قیافه افراد و یا صحنه جنگ می‌پردازد. در نقل ماجرای شهادت وهب بن عبدالله کلبی می‌نویسد: «و جوانی بود زیاروی و نیکو خوی با رخساره‌ای چون ماه و موی مانند سنبل تر و مشک سیاه قدرت به قلم و صورت فاحسن صورتکم نقش روی او برکشیده و بر لوح فی احسن تقویم چهره گشایی کرده» (ص ۲۸۹)

کاشفی در کار تصویر ماجرای کربلا، در نهایت زیبایی، از مفاهیم حماسی بهره گرفته است. او درباره شهادت حماد بن انس می‌نویسد: «بعد از آن حماد بن انس به میدان درآمده، اسب می‌تاخت و لوای نصرت برمی‌افروخت و به تیغ مبارزت سر دشمنان از تن جدا می‌ساخت و آن را به چوگان نصرت، چون گوی می‌باخت و بنای صبر و قرار از دل اشرار برمی‌انداخت. عاقبت خدنگ اجل، دیده‌املش بریست و با دلی شادان و جانی به محبت آبادان، به شهیدان راه حق پیوست.» (ص ۲۹۵)

هر لحظه باد می‌برد گلی آشفته می‌کند دل مسکین بلبلی استفاده از مفهوم «شهید» و «شهادت» تا اندازه‌ای در این کتاب گسترده است که کمتر می‌توان نظیر آن را در متون فارسی آن عهد یافت. شاید بتوان گفت، کاشفی به رغم آن که برداشت غیر سیاسی از کربلا دارد، ناخواسته با ترویج هر چه تمامتر مفهوم شهادت، زبان فارسی را از این مفهوم اشباع کرده است. به یک نمونه شعر سنگین او در وصف شهادت و شهید بنگرید:

شهیدان را به چشم کم مبین کایشان به هر زخمی که اینجا یافتند آنجا ز رحمت مرحمی دارند
اگر رفتند با درد و الم زین عالم ناخوش
به دارالخلد بی درد و الم، خوش عالمی دارند

کتاب را آماده کردن مستنی برای سوگواریها دانسته است (روضه الشهداء، ص ۱۳). بنابراین روضه الشهداء نقش مهمی را در روند شیعی شدن بیشتر مردمان این نواحی و اندکی بعد تمامی ایران ایفا کرد. در این باره دکتر شیعی اشاره کرده که به احتمال در آن زمان به دنبال ملغی شدن مجالس ذکر صوفیانه، گریه بر امام حسین (ع) جانشین آن شده بوده است. سپس می نویسد: «اگر این نتیجه گیری درست باشد نشانه ای است از وسعت آمادگی مردم برای پذیرش تشیع در قرن نهم و نیز شاید خیلی مبالغه آمیز نباشد اگر خود کتاب روضه الشهداء را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسماعیل صفوی در همان دوران بدانیم.» (تشیع و تصوف، ص ۳۲۷) اشاره کردیم که روضه الشهداء جانشین قصه خوانیهای رایجی شد که پیش از صفویان تحت عنوان ابومسلم نامه و ... وجود داشت. به هر حال باید پذیرفت که دستگاه صفوی از احساسات بسیاری از مسلمانان نسبت به عاشورا بهره برد. اندکی بعد که روضه الشهداء رواج یافت، این احساسات رو به فزونی نهاد.

روضه الشهداء نخستین مقتل فارسی نیست

اهمیت روضه الشهداء و فراگیری آن در ایران دوره صفوی سبب شده است تا برخی آن را نخستین مقتل فارسی بدانند. گاهی قید شده است که با این گونه نظم و ترتیب، بدان صورت که نشر و نظم همراه باشد، اثری وجود نداشته است (روضات الجنات، ۳/ ۲۳۰؛ حماسه حسینی، ۱/ ۴۵) «استاد نوشته اند: اولین کتابی است که در مرثیه به فارسی نوشته»؛ مقدمه رشحات عین الحیاة، ص ۶۷). چنین سخنی با توجه به منابعی که خود ملاحسین به آنها ارجاع داده، ناصواب به نظر می رسد.

آثاری که خود کاشفی در زمینه رخداد کربلا در ادب فارسی از آنها بهره گرفته، نشانه پیشینه حضور ادب سوگواری کربلا در میان فارسی زبانان است. جدای از مصابیح القلوب از مولی حسن شیعی سبزواری که کاشفی از آن بهره گرفته، مقتل الشهداء ابوالمفاخر رازی با اشعار نغز آن، بر پایه آنچه کاشفی از آن نقل کرده، یکی از مهمترین آثار فارسی در زمینه ادب کربلا در مشرق اسلامی بوده است. گفتنی است که ابوالمفاخر رازی از دانشمندان امامی مذهب قرن ششم-هفتم هجری است. در کتاب ابوالمفاخر نثر و نظم هر دو وجود داشته و کاشفی از هر دو بخش آن نقل کرده است. افزون بر آن، توراتمه نیز که علاوه بر نقلهای تاریخی، اشعاری فارسی نیز از آن نقل شده، مصدر مهمی بوده که در دسترس مردمان آن زمان بوده است. این نکته

قصه دروغ بود حمایت می کردند، مخالفان نیز برای رد این اندیشه تنها آثاری چون مروج الذهب را در اختیار داشته و با این همه کتابهایی که ماهیت ابومسلم را در دفاع از عباسیان نشان می دهد، آشنایی نداشتند. در چنین فضایی، طبیعی بود که به هر حال، روضه الشهداء جایگزین ابومسلم نامه ها شود.

روضه الشهداء و رواج تشیع در ایران

یکی از دلایل قطعی نفوذ تشیع در ایران، ظهور جریان «تسنن دوازده امامی» در ایران قرن هفتم به بعد است. این حرکت سبب شده تا نام ائمه اطهار-علیهم السلام- در آثار این دوره رواج یافته و مناقب و فضایل و کرامات آن بزرگواران میان مردم منتشر شود. این حرکت به تدریج سبب شد تا جایگاه امام علی-علیه السلام- و بویژه امام حسین (ع) در میان مردم مشرق اسلامی فزونی یافته و به مرور وسیله ای برای اثبات محکومیت کسانی باشد که از سوی شیعیان مسبب فاجعه کربلا بوده اند. منابع کسانی از سنیان که دوست داشتند تا به زندگی امامان شیعه بپردازند، آثار شیعه بود. برای نمونه کتاب عیون اخبار الرضا، مأخذی مهم برای حیات امام رضا (ع) بوده، امامی که سنیان خراسان بویژه صوفیان آن دیار شدیداً به او عشق می ورزیدند. زمانی که قرار می شد تا از کتاب شیخ صدوق، امام رضا (ع) معرفی شود، بطور طبیعی دیگر دیدگاههای شیعه نیز نشر می یافت. صوفیان نقشبندی که کوشیده بودند تا از تسنن دفاع بیشتری کنند، میان تشیع و رفض جدایی انداخته و با تأیید تشیع کلی، از رفض بیزاری جستند. اما این اقدامات نمی توانست در نهایت از حرکت رو به رشد تشیع جلوگیری کند. گفته شده که تنها با اصرار امیر علیشیر و جامی بود که سلطان حسین بایقرا بر مذهب سنت باقی ماند، در حالی که او از ابتدا بر آن بود تا خطبه به نام دوازده امام بخواند.

تقدیر چنین بود که در چنین فضایی، کاشفی قدم بزرگی بردارد. گرچه کاشفی سبزواری را به قصد هرات ترك کرد و در آنجا تمایلات مذهبی جامی و امیر علیشیر را پذیرفت، اما با تألیف روضه الشهداء حرکت ایجاد شده را تسریع کرد. در آن زمان، همه ساله در سالگرد قیام عاشورا در ماوراءالنهر، مراسمی برپا می شده و این پیش از تألیف روضه الشهداء بوده است. چه خود کاشفی در مقدمه کتاب خود هدف از تألیف این

مهم آن است که چنین حجم گسترده از اشعار فارسی درباره کر بلا، خود نشانگر وجود آثاری ویژه در این زمینه است، گرچه ممکن است حکایت از مقتل مکتوبی نکند. متأسفانه کاشفی درباره مأخذ بیش از نود درصد اشعاری که در روضه الشهداء آورده، توضیحی نداده است.

کتاب دیگری نیز به عنوان مقتل الشهداء به زبان فارسی موجود است که تاریخ کتابت آن مربوط به ۸۸۷ هجری و بنابر این مقدم بر روضه الشهداء است. تخلص مؤلف آن عاصی است. (الذریعه، ۲۴/۳۳). کاشفی خود در جایی از کتاب روضه (ص ۲۷۶) به وجود رسایل مقتل اشاره کرده است.

به هر روی باید به این حقیقت اشاره کرد که روضه الشهداء سند مهمی است بر اینکه مجالس سالانه سوگواری عاشورا به شکل بسیار حاد آن در آن زمان شایع بوده است. همان گونه که اشاره شد، نه تنها از اشاره خود کاشفی به این مطلب در مقدمه روضه الشهداء می توان این مطلب را دریافت، بلکه ساختار کتاب وی حکایت از وجود چنین فرهنگی دارد. اشعاری که در این کتاب نقل شده، حکایت از حضور ادب قوی عاشورایی در زبان فارسی دارد. رجزها و نوحه ها آنچنان در این کتاب شایع و گسترده است، که جای هیچ گونه تردیدی را در این امر باقی نمی گذارد که مجالس سوگواری به شکل بسیار گسترده ای در مشرق اسلامی وجود داشته است. در اصل روضه خوانی نامی که پس از شهرت روضه الشهداء شایع گردید (روضات، ۲۳۰/۲۳) مربوط به زمانی پیش از صفویه بوده است. در این باره نکته قابل توجه آن است که کاشفی حتی در بخشی از کتاب خود که داستان انبیا را بازگو می کند، پس از یاد از داستان هر پیغمبری، گریزی به کر بلا می زند. این مسأله بدون استثنا درباره همه انبیا تکرار شده است. روشن است که کاشفی در این حد، نمی توانسته مبدع باشد و به احتمال بسیار قوی از رسمی مرسوم پیروی کرده است.

کاشفی و رواج برداشت معنوی از کر بلا

زمانی که یک صوفی به تحقیق تاریخی پردازد یا به ذکر شرح حال عالمان و سیاستمداران بنشیند، چه بینشی بر نوشته او حاکم خواهد بود؟ آیا جز این انتظاری از او هست که دیدگاههایش را درباره جهان و آنچه در آن است، بر این تحقیق غلبه داده و تاریخ را از منظر تصوف بنگرد؟ مسلم چنین خواهد بود. کاشفی، هم واعظ است، هم صوفی نقشبندی است، هم شیعه است، هم داستان نویس و هم ادیب و شاعر. همه این عناصر سهمی در پیدایش روضه الشهداء داشته است. از میان این

عناصر، کدام یک بعد فکری قضیه را سامان داده است؟ طبیعی است که باید از دو عنصر تشیع و تصوف یاد کرد. طبیعت تصوف چنین اقتضای می کند تا تحلیل گر صوفی، قضایای رخ داده را از جدیت سیاسی جدا کرده، برای هر حادثه و رخدادی ماهیتی فوق طبیعی دست و پا کند. در این نگرش، هر حادثه ای انجام می شود تا به دنبال آن تأثیر معنوی ویژه خود را داشته باشد. زمانی که این حوادث به تاریخ امور دینی برسد، این قبیل تحلیل، شدت یافته و کمتر به ابعاد مادی قضیه پرداخته می شود. کاشفی در آغاز کتاب مبنای تحلیل خویش را ارائه کرده است. صوفی دنیا را بر خود سخت می گیرد، تا از لحاظ معنوی مقامات بالاتری بیابد. به علاوه خداوند نیز انبیا و اولیا را گرفتار بلای بیشتر می کند تا او را عزیزتر کند. تاریخ مذهبی عالم، سلسله ای از این ابتلائات است و همه انبیا و اولیا در این «بلا» گرفتار آمده اند.

هر که در این بزم مقربتر است
جام بلا بیشترش می دهند
و آنکه ز دلبر نظر خاص یافت
داغ عنا بر جگرش می نهند
برای تأیید این نظر به سخن حلاج استناد می کند که روزی در مناجات خود می گفت: «خدا یا به حق و حقیقت تو سوگند که در خزانه بلا بر من بگشایی و چهره محنتهای گوناگون به من بنمایی و خلعت و اندوه در من پوشانی و جرعه غم و ملال به من نوشانی بلاها را بر من مضاعف گردانی و تحفه رنج و کلال در هر دم و در هر قدم به من رسانی و دلم را کوی میدان بلیت سازی و به چوگان قهر به هر طرف که خواهی اندازی و چون مرا هدف تیر محن و نشانه سهام الم و حزن ساخته باشی به من نظری فرمایی اگر دلم ذره ای از دوستی تو عدول کرده باشد، حکم کن که حسین حلاج مرتد طریقت است و در دعوی خود دروغ گفته به خدای تو که اگر به مراض ریاضت ذره ذره اجزای وجودم قطع کنند جز در ازدیاد محبت تو نخواهد کوشید و جز کوس محبت بر سر کوی تمنافرو نخواهد کوفت.» (روضه، ص ۲۱۱)
تا پایان کتاب، کمترین سخنی از ماهیت قیام کر بلا بویژه اهداف سیاسی این نهضت، به میان نمی آید. تا آنجا که به شهیدان کر بلا مربوط می شود، جایگاه آنها در دنیا بد بوده و اکنون به جای بهتری رفته اند، پس چرا باید در این

۱۳. روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ج ۳ میرزا محمدباقر اصفهانی خوانساری، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۱ ق.
۱۴. روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲ حافظ حسین کربلائی تبریزی، تصحیح و تعلیق: جعفر سلطان القرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ ش.
۱۵. روضة الشهداء، ملاحسین واعظ کاشفی، به کوشش شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ ش.
۱۶. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲ میرزا عبدالله افندی، تصحیح سید احمد اشکوری حسینی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ ق.
۱۷. طرائق الحقائق، محمد معصوم شیرازی (نایب الصدر)، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران، کتابخانه سنائی.
۱۸. علی بن هبسی اربلی و کشف الغمه، رسول جعفریان، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۳ ش.
۱۹. فتوتنامه سلطانی، ملاحسین کاشفی، تصحیح دکتر محبوب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲۰. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، علی نقی منزوی، محمدتقی دانش پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. لغتنامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا، ۱۳۷۳ ش.
۲۲. لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری، تهران، انتشارات نور، (بی تا).
۲۳. مجالس المؤمنین، ج ۱ قاضی نورالله شوشتری، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۶۵ ش.
۲۴. مجالس النفائس، امیر علیشیر نوائی، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، منوچهری، ۱۳۶۳ ش.
۲۵. مقامات جامی، عبدالواسع باخرزی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱ ش.
۲۶. میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۴ ش.
۲۷. هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ ق.

دنیا می مانندند؟ و تا آنجا که به علاقه مندان به آن امام مربوط می شود، بهترین چیزی که باقی مانده، گریه نجات بخش است (ص ۲۹۳).

دیده کز بهر شهید کربلا شد اشکبار
یابد از نور سعادت روشنی روز شمار
از عقیق تشنه شاه شهیدان یاد کن
گوهر اشکی ز بحر دیده خونین بیار
هر که او امروز گریانست از بهر حسین
بالب خندان بود فردا به صدر اقتدار

کتابنامه

۱. احسن التواریخ، حسن بیک روملو، تصحیح: دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، بابک، ۱۳۵۷ ش.
۲. اعیان الدائر من القرن العاشر، شیخ آقابزرگ طهرانی، علی نقی منزوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
۳. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ ترجمه یو. ا. برگل، ترجمه یحیی آزین پور و ...، تحریر احمد منزوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
۴. ادبیات کلاسیک فارسی، آرتور جان آربری، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۱ ش.
۵. بدایع الوقایع، ج ۱، زین الدین محمود واصفی، تصحیح الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
۶. تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه رضازاده شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ ش.
۷. تذکره نصری آبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح وحید دستجردی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱ ش.
۸. تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، دکتر کامل مصطفی شیخی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹ ش.
۹. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۵ ش.
۱۰. خلد برین، محمد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۲ ش.
۱۱. الدررعه، شیخ آقابزرگ طهرانی، بیروت، دارالاضواء.
۱۲. رشحات هین الحیاة، فخرالدین صفی علی بن حسین کاشفی، تصحیح دکتر علی اصغر معینیان، تهران، بنیاد نوریانی، ۱۳۵۷.

